

صدق و اخلاق

شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

خداشناسی خود به خود بر روی تمام شخصیت، روحیه، اخلاق و اعمال بشر اثر می‌گذارد، اندازه این تأثیر به درجه ایمان فرد بستگی دارد، هر اندازه ایمان انسان قویتر و شدیدتر باشد نفوذ خداشناسی در وجود وی بیشتر می‌گردد و شخصیت آدمی را بیشتر تحت سیطره خود قرار می‌دهد.

تأثیر و نفوذ خداشناسی در انسان مراتب و درجات دارد و تفاوت انسانها از نظر کمال انسانی و قرب به خداوند به این درجات بستگی دارد و همه اینها «صدق» و «اخلاص» نامیده می‌شود، یعنی همه این درجات، درجات صدق و اخلاص است. توضیح اینکه قبلاً اشاره گردید: آنگاه که به خدا رو می‌آوریم و او را عبادت می‌کنیم چنین ابراز می‌داریم که تنها مستحق اطاعت، ذات احدیت است و من در مقابل او تسلیم محض هستم. این‌گونه ایستادن و ابراز داشتن عبادت است و جز برای خدا جایز نیست. ولی این اظهار و ابراز ما تا چه اندازه دارای «صدق» است یعنی ما در عمل تا چه اندازه قید تسلیم در برابر غیر خدا را رها کرده‌ایم و در مقابل ذات او تسلیم محض هستیم؟ این جهت به درجه ایمان ما بستگی دارد مسلماً همه افراد از نظر صدق و اخلاص در یک درجه نیستند. برخی تا این حد پیش می‌روند که عملاً جز امر خدا بر وجود آنها حاکم نیست، از درون و برون فرماندهی جز خدا ندارند، نه هوای نفس و تمایلات نفسانی می‌تواند آنها را از این سو به آن سو بکشانند و نه یک انسان دیگر می‌تواند آنان را مسخر فرمان خویش سازد. به تمایلات نفسانی آن اندازه اجازه فعالیت می‌دهند که موافق رضای خدا باشد و البته رضای خدا همان راهی است که انسان را به کمال واقعی خود می‌رساند و فرمان انسانهای دیگر از قبیل پدر، مادر، معلم و غیره را برای رضای خدا و در حدود اجازه خدا انجام می‌دهند. برخی از این پیشتر می‌روند و مطلوب و محبوبی جز خدا ندارند، خداوند محبوب و معشوق اصلی آنها قرار می‌گیرد و خلق خدا را به حکم اینکه: «هر کس چیزی را دوست بدارد آثار آن چیز و نشانه‌ها و یادگارهای آن چیز را نیز دوست می‌دارد»، از آن جهت دوست می‌دارند که آثار و مخلوقات الهی و آیات و نشانه‌ها و یادگارها و یادآورهای خدا می‌باشند. برخی پا را از این هم فراتر می‌گذارند و جز او و جلوه‌های او چیزی نمی‌بینند، یعنی او را در همه چیز می‌بینند، همه چیز در حکم آیین و همه جهان یک آیین خانه می‌شود که به هر سو بنگرند او را و جلوه او را می‌بینند، زبان حالشان این می‌شود که:

به دریا بنگرم دریا تو بینم
نشان از روی زیبای تو بینم

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

امام علی (ع) فرمود: «هیچ چیزی را ندیدم مگر آنکه قبل از او و با او خدا را دیدم». یک نفر عبادتگر آنچه را در حال عبادت با خدای خویش در میان می‌گذارد، در متن زندگی آن را پیاده می‌کند و به مرحله «صدق» در می‌آورد.

عبادت برای یک عبادتگر واقعی «پیمان» است و صحنه زندگی وفای پیمان است. این پیمان مشتمل بر دو شرط اصلی است: یکی رهایی و آزادی از حکومت و اطاعت غیر خدا، اعم از هوای نفس و مطامع نفسانی و از موجودات و اشیا و اشخاص و دوم تسلیم محض در مقابل آنچه خدا به آن امر می‌کند و به آن راضی است و آن را دوست می‌دارد.

عبادت واقعی برای عبادتگر عامل بزرگ و اساسی، تربیت و پرورش روحی او است. عبادت، برای عبادتگر درس است. درس وارسنگی، آزاد منشی، فداکاری، محبت خدا، محبت خلق خدا، محبت امر خدا، همبستگی و دوستی اهل حق، احسان و خدمت به خلق و ... از آنچه توضیح داده شد روشن گردید که توحید اسلامی، هیچ انگیزه‌ای غیر خدا را نمی‌پذیرد، واقعیت تکاملی انسان و واقعیت تکاملی جهان واقعیت «به سوی اوئی» است، هر چه رو به آن سو ندارد باطل و بر ضد مسیر تکاملی خلقت است. از نظر اسلام همچنانکه کار خود را باید برای خدا کرد، کار خلق را نیز باید برای خدا کرد. اینکه گفته می‌شود کار برای خدا یعنی کار برای خلق، راه خدا و خلق یکی است و برای خدا یعنی برای خلق و گرنه کار برای خدا منهای خلق آخوندبازی و صوفیگری است، سخن نادرستی است. از نظر اسلام راه، راه خداست و بس و مقصد خداست نه چیز دیگر. اما راه خدا از میان خلق می‌گذرد. کار برای خود کردن نفس پرستی است، کار برای خلق کردن بت پرستی است، کار برای خدا و برای خلق کردن شرک و دوگانه پرستی است، کار خود و کار خلق برای خدا کردن توحید و خداپرستی است. در روش توحیدی اسلامی کارها باید به نام خدا آغاز شود.

آغاز کردن کار به نام خلق بت پرستی است و به نام خدا و خلق شرک و بت پرستی است و تنها به نام خدا توحید و یگانه پرستی است.

از قرآن مجید در مورد اخلاص، نکته جالبی استفاده می‌شود و آن اینکه مخلص بودن (به کسر لام) غیر از مخلص بودن (به فتح لام) است. مخلص بودن (به کسر لام) یعنی در عمل اخلاص ورزیدن، عمل را پاک و خالص برای خدا انجام دادن. اما مخلص بودن به فتح لام، یعنی پاک و خالص شده برای خدا. بدیهی است که پاک و خالص کردن عمل چیزی است و پاک و خالص بودن به تمام وجود چیز دیگر است.

وحدت و یگانگی جهان

آیا جهان، (طبیعت = مخلوقات مکانی و زمانی خدا) در مجموع خود یک «واحد» حقیقی است؟ آیا لازمه توحید یعنی یگانگی خدا در ذات و صفات و فاعلیت این است که خلقت در مجموع خود از نوعی یگانگی برخوردار باشد؟ اگر همه جهان در حکم یک واحد مرتبط است این ارتباط به چه شکل است؟ آیا از نوع ارتباط اجزای یک ماشین است که صرفاً یک پیوند عرضی و مصنوعی است و یا از نوع ارتباط اعضا یک اندام است با اندام؟ به عبارت دیگر آیا ارتباط اجزا جهان با جهان ارتباط مکانیکی است یا ارگانیکی؟

در جلد پنجم اصول فلسفه درباره این مطلب که وحدت جهان چه نوع وحدتی است بحث گردیده است. همچنان که در کتاب عدل الهی نیز درباره اینکه طبیعت یک «کل تجزیه ناپذیر» است و نبودن یک جزء از طبیعت مساوی است با نبودن کل و برداشتن آنچه به اصطلاح «شروع» نامیده می‌شود از طبیعت مساوی است با نیستی تمام طبیعت سخن گفته شده است. فلاسفه جدید بالاخص فیلسوف بزرگ آلمانی، هگل اصل «اندام وارگی» را، یعنی اینکه رابطه اجزای طبیعت با کل، رابطه عضو با اندام است تأیید کرده‌اند. هگل روی اصولی به اثبات این مطلب می‌پردازد که قبول آنها متوقف است بر قبول همه اصول فلسفه او. پیروان مادی هگل، یعنی طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک نیز این اصل را از هگل گرفته و تحت عنوان اصل تأثیر متقابل، یا اصل ارتباط همگانی اشیا یا اصل همبستگی تضادها به شدت از آن دفاع می‌کنند و مدعی هستند که رابطه جزء با کل در طبیعت، رابطه ارگانیکی است نه مکانیکی. ولی آنجا که در مقام اثبات بر می‌آیند جز رابطه مکانیکی را نمی‌توانند اثبات کنند. حقیقت این است که روی اصول فلسفه مادی، اثبات اینکه جهان در کل خود به منزله یک اندام است و رابطه اجزا با کل رابطه عضو با اندام است غیر قابل اثبات است. فلاسفه الهی که از قدیم الایام ادعا کرده‌اند جهان «انسان کبیر» است و انسان «عالم صغیر» به چنین رابطه‌ای نظر داشته‌اند. در میان فلاسفه اسلامی «اخوان الصفا» بیش از سایر فلاسفه بر این موضوع اصرار داشته‌اند. عرفا نیز به نوبه خود بیش از حکما و فلاسفه به جهان و هستی به چشم وحدت می‌نگرند. از نظر عرفا تمام خلقت و کائنات «جلوه واحد» شاهد ازلی است.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	عارف از پرتو می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به «یک جلوه» که در آینه کرد	این همه نقش در آینه اوهام افتاد

عرفا ما سوی را «فیض مقدس» می‌نامند و در مقام تمثیل می‌گویند فیض مقدس مانند مخروط است که از جهت «رأس» یعنی از جهت ارتباط با ذات حق بسیط محض است و از جهت قاعده، ممتد و منبسط. در اینجا به هیچ یک از بیاناتی که فلاسفه یا عرفا کرده‌اند نمی‌پردازیم، مطلب را از آن جهت که به مباحث گذشته ما ارتباط دارد تعقیب می‌کنیم. در گذشته گفتیم که جهان واقعیت «از اوئی» دارد. از طرفی در محل خود ثابت است که جهان یک واقعیت متحرک و سیال نیست، بلکه عین حرکت و سیلان است. از طرف دیگر در مباحث حرکت این نکته به ثبوت رسیده است که وحدت مبدا و وحدت منتها و وحدت مسیر، به حرکتهای نوعی وحدت و یگانگی می‌بخشد. پس نظر به اینکه کل جهان از یک مبدا و به سوی یک مقصد و در یک مسیر تکاملی روان است، خواهناخواه جهان از نوعی وحدت و یگانگی برخوردار است.

غیبت و شهادت

جهان بینی توحیدی اسلامی، جهان را مجموعه‌ای از غیب و شهادت می‌داند، یعنی جهان را تقسیم می‌کند به دو بخش: جهان غیب و جهان شهادت. در خود قرآن کریم مکرر از غیب و شهادت، خصوصاً از غیب یاد شده است. ایمان به «غیب» رکن ایمان اسلامی

است: الذین یؤمنون بالغیب (سوره بقره آیه ۲) «آنان که به غیب ایمان می‌آورند.» و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو (سوره انعام آیه ۵۹) «خزائن غیب نزد او است و جز او کسی به آنها آگاه نیست.»

غیب یا نهان دو گونه است: نسبی و مطلق. غیب نسبی یعنی چیزی که از حواس یک نفر به علت دور بودن او از آن یا علتی نظیر این، نهان است. مثلاً برای کسی که در تهران است، تهران شهادت است و اصفهان غیب است، اما برای کسی که در اصفهان است، اصفهان شهادت است و تهران غیب است.

در قرآن کریم در مواردی کلمه غیب به همین مفهوم نسبی آمده است. مثل آنجا که (سوره هود آیه ۴۹) می‌فرماید: تلک من انباء الغیب نوحيها اليک. «اینها از جمله خبرهای غیب است که بر تو وحی می‌کنیم.» بدیهی است که قصص گذشتگان برای مردم این زمان غیب است اما برای خود آنها شهادت است.

ولی در مواردی دیگر قرآن کریم کلمه غیب را به حقایقی اطلاق می‌کند که «نادیدنی» است، فرق است میان واقعیتی که قابل حس و لمس باشد ولی به علت دوری یا مانع دیده نشود، (آنچنان که اصفهان از کسانی که در تهران هستند نهان است) و میان واقعیهائی که به علت نامحدودی و غیر مادی بودن قابل احساس به حواس ظاهره نیست و به این اعتبار نهان است. بدیهی است آنجا که قرآن مؤمنان را توصیف می‌کند که به «غیب» ایمان دارند، مقصود غیب نسبی نیست، به غیب نسبی همه مردم اعم از کافر و مؤمن ایمان و اعتراف دارند. همچنین آنجا که می‌فرماید: و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو (سوره انعام آیه ۵۹) که اطلاع بر غیب نسبی سازگار نیست. آنجا که غیب و شهادت با یکدیگر ذکر می‌شوند مثلاً در (سوره حشر آیه ۲۲) می‌فرماید: عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم «او دانای نهان و پیداست، او بخشنده و مهربان است» یعنی دانای محسوس و نامحسوس است، باز ناظر به غیب نادیدنی است نه غیب نسبی.

رابطه این دو جهان (جهان غیب و جهان شهادت) چگونه است؟ آیا جهان محسوس، مرزی دارد و ورای این مرز جهان غیب است. مثلاً از آنجا تا پشت بام آسمان جهان شهادت است و از آن به بعد جهان غیب است. بدیهی است که اینگونه تصورات عامیانه است. با این فرض که مرزی جسمانی دو جهان را از هم جدا کند. هر دو جا شهادت و هر دو جهان جسمانی و مادی خواهد بود. رابطه غیب و شهادت را با تعبیری مادی و جسمانی نمی‌توان توضیح داد حداکثر تعبیری که مطلب را به ذهن نزدیک کند این است که بگوییم شبیه رابطه اصل و فرع یا شخص و سایه است یعنی این جهان به منزله انعکاسی از آن جهان است. از قرآن چنین استنباط می‌شود که هر چه در این جهان است، «وجود تنزل یافته» موجودات جهان دیگر است. آنچه در آیه سابق الذکر «مفاتح» نامیده شده در آیه دیگر «خزائن» نامیده شده است. و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (سوره حجر آیه ۲۱) «هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانه‌ها و اصلهای آن نزد ماست، از آن فرود نمی‌آوریم مگر به اندازه معین.» به این حساب است که قرآن همه چیز حتی اشیائی نظیر سنگ و آهن را «نازل شده» تلقی می‌کند. و انزلنا الحديد (سوره حدید آیه ۲۵) «ما آهن را فرود آوردیم.» بدیهی است که منظور این نیست که همه اشیا و از آن جمله آهن را از مکانی به مکانی دیگر انتقال داده‌ایم. آری آنچه در این جهان است «حقیقت»، «اصل» و «کنه» آن در جهانی دیگر است که جهان غیب است و آنچه در آن جهان است «رقیقه»، «اش»، «ظل» و «سایه»، مرتبه تنزل یافته‌اش در این جهان است.

چرخ با این اختران غز و خوش و زیباستی	صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت	بر رود بالا همی با اصل خود یکتاستی
صورت عقلی که بی پایان و جاویدان بود	با همه و بی همه مجموعه و یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری	گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

قرآن همچنان که تحت عنوان «غیب» نوعی ایمان و بینش را درباره هستی عرضه می‌دارد و لازم می‌شمارد احیاناً تحت عناوین دیگر این مطلب را بیان می‌کند از قبیل ایمان به «ملائکه» یا ایمان به رسالت رسل (ایمان به وحی).

آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله (سوره بقره آیه ۲۸۵) «پیامبر و مومنان به آنچه بر پیامبر فرود آمده ایمان دارند، همه ایمان دارند به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش.»

ومن یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر فقد ضل ضللاً بعيداً (سوره نساء آیه ۱۹۶) «آنکس که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش و روز بازپسین کفر بورزد گمراه شده گمراه شدن دوری.»

در این دو آیه ایمان به کتابهای خدا مستقلاً ذکر شده است. اگر مقصود از این کتابها کتابهای آسمانی بود که بر پیامبران نازل شده است همان ایمان به رسل کافی بود. این قرینه است که مقصود از این کتابها حقایق از نوعی دیگر است که از نوع دفتر و ورقه نیست. در خود قرآن مکرر از حقایق نهانی و غیبی با نام «کتاب مبین»، «لوح محفوظ»، «ام الكتاب»، «کتاب مرقوم» و «کتاب مکنون» یاد شده است. ایمان به این نوع کتب ماورائی جزئی از ایمان اسلامی است.

اساساً پیامبران آمده‌اند که به بشر آن‌گونه بینش و جهان‌بینی بدهند که بشر تا آنجا که برایش مقدور است تصویری هر چند مجمل از مجموع نظام آفرینش داشته باشد، خلقت آفرینش محدود به امور حس کردنی و لمس کردنی که در حوزه علوم حسی و تجربی است نمی‌باشد. پیامبران می‌خواهند بینش انسان را از محسوس تا معقول و از آشکار تا نهان و از محدود تا نامحدود بالا ببرند. لیکن موج اندیشه‌های محدود مادی و حسی که از مغرب زمین برخاسته به آنجا کشیده که گروهی اصرار دارند همه مفاهیم عالی، وسیع و گسترده جهان‌بینی اسلامی را تا سطح محسوسات و مادیات تنزل دهند.

دنیا و آخرت

یکی دیگر از ارکان جهان‌بینی اسلامی، تقسیم جهان است به دنیا و آخرت. آنچه قبلاً تحت عنوان غیب و شهادت گفته شد مربوط بود به جهانی مقدم بر این جهان. جهانی که سازنده این جهان و تدبیرکننده این جهان است، اگرچه از یک نظر جهان آخرت غیب است و جهان دنیا شهادت، ولی نظر به اینکه جهان آخرت متاخر از جهان دنیاست جهانی است که انسان به سوی آن بازگشت می‌کند. تحت عنوان مستقل قابل توضیح است. جهان غیب جهانی است که از آنجا آمده‌ایم و جهان آخرت جهانی است که به آنجا می‌رویم. این است معنی سخن علی علیه‌السلام: رحم الله امرء علم من این و فی این و الی این؟ رحمت حق شامل حال کسی که بداند: از کجا آمده؟ در کجاست؟ به کجا می‌رود؟ علی نفرمود خدا رحمت کند کسی را که بداند از چه؟ و در چه؟ و از چه؟ اگر چنین می‌گفت، می‌گفتیم مقصود این است که از چه آفریده شده‌ایم؟ از خاک. اگر چنین گفته بود اشاره‌ای بود به آیه ۵۵ سوره طه که: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخرى «شما را از زمین آفریده‌ایم و به زمین بازمی‌گردانیم و از زمین بار دیگر بیرون می‌آوریم».

اما سخن علی در اینجا ناظر به آیات دیگری از قرآن است و مفهوم بالاتری دارد و آن اینکه از چه جهانی آمده‌ایم؟ در چه جهانی هستیم؟ به سوی چه جهانی می‌رویم؟

دنیا و آخرت هم نیز مانند غیب و شهادت، از نظر جهان‌بینی اسلامی دو مفهوم مطلقند نه نسبی و به تعبیر قرآن هر کدام نشئه‌ای جداگانه هستند، آنچه نسبی است کار دنیایی و کار آخرتی است. یعنی یک کار اگر به منظور نفس پرستی باشد کار دنیایی است و احیاناً همان کار اگر برای خدا و در راه رضای خدا باشد کار آخرتی است. در ادامه تحت عنوان «زندگی جاوید با حیات اخروی» درباره دنیا و آخرت بحث خواهیم کرد.

والسلام علیکم و رحمه‌اله و برکاته

(ادامه دارد)